

بررسی فقهی حقوقی مصادیق رجوع از اقرار در امور کیفری

قاسم محمدی*

امیر جلیلی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۵

چکیده

طبق قاعده فقهی «اقرار العقلای انفسهم جایز»، هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود و در صورتی که اقرار واجد جمیع شرایط صحت باشد، با توجه به قاعده «منع انکار بعد از اقرار» که مورد اتفاق فقها و حقوقدانان است، رجوع از آن مگر در صورت وجود شرایطی، ممکن نخواهد بود، از قبیل اثبات ادعای فاسد، اشتباه و غلط بودن و ... که در این حالت بنابه تجویز ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی، اقرار قابل انکار یا رجوع خواهد بود. در امور کیفری نیز به این اصل کلی در ماده ۱۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ اشاره گردیده لکن در دو مورد اقرار را قابل انکار یا رجوع دانسته است و آن جایی است که شخص به جرمی اقرار می‌نماید که مجازات آن رجم یا حد قتل می‌باشد. البته مورد سوم نیز وجود دارد که قانون نسبت به آن ساکت است و آن جایی است که اقرار متقابلی نسبت به قتل صورت می‌گیرد که در این خصوص بین فقها اختلاف وجود دارد. دسته نخست معتقد به سقوط قصاص و دیه و پرداخت دیه از بیت‌المال هستند و دسته‌ای دیگر قائل به عدم سقوط قصاص و دیه می‌باشند.

واژگان کلیدی: اقرار، رجوع از اقرار در حدود، رجوع از اقرار در قتل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

ghm.sbu@gmail.com

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه قم (نویسنده مسؤول).

amirjalili@chmail.ir

مقدمه

یکی از ادله قوی یا به عبارت بهتر در حقوق اسلامی، مهم‌ترین دلیل اثبات دعوا اقرار می‌باشد تا جایی که در فقه اقرار را سید الادله یا ملکه دلایل نامیده‌اند (دیانی، ۱۳۸۲، ص ۱۳).

فقها و حقوقدانان در ارتباط با اهمیت و جایگاه اقرار نظراتی را بیان کرده‌اند از جمله این‌که، اقرار قوی‌ترین روش اثبات حکم علیه شخص است و بر سایر طرق مقدم است. هنگامی که به چیزی علیه خودش اقرار می‌کند، در نفوذ و ترتب اثر اقرار بر مقرر شکمی نیست؛ مانند این‌که اگر شخصی اقرار کند که به دیگری مدیون است این اقرار یک حجت قطعی است و به واسطه این اقرار دین ثابت می‌شود (مصطفوی، ۱۴۲۱ق، ص ۶۰).

اقرار از هر دلیلی در اثبات مدعی برتر است و به واسطه این دلیل به یقین حق ثابت می‌گردد که نمی‌توان از آن رهایی پیدا کرد و به انکار آن پرداخت. پس بر مقرر واجب می‌شود که به آثار امری که نسبت به آن اقرار کرده است ملزم گردد.

با توجه به این ویژگی‌ها، اقرار متمایز می‌گردد و نسبت به تمامی طرق اثبات برتری می‌یابد تا جایی که محکمه و طرف دعوی را از تمسک به دلیل دیگری بی‌نیاز می‌گرداند. اقرار از شهادت نیز قوی‌تر است تا جایی که از اختلاط بین حقوق اشخاص جلوگیری می‌کند و به یقین، امر مورد اقرار بر عهده مقرر مستقر می‌گردد و به تسلیم آن به صاحبش ملزم می‌گردد.

۱. کلیات در خصوص اقرار و انکار اقرار در امور کیفری نسبت به امور مدنی

قاعده است که هیچ دعوایی بدون اثبات با دلیل مقرر و معتبر، اثبات نشود؛ زیرا هر ادعایی که خبری از اخبار است، با نظر به واقع، احتمال صدق و کذب، با قطع نظر از عوارض خارجی، در آن یکسان است ولی با توجه به این‌که هیچ انسان عاقل و آگاهی در حال اختیار اعتراف به چیزی نمی‌کند که موجب ضرر او بوده باشد لذا اقرار به «علیه» با شرایط مزبور بدون تردید کشف قطعی از واقعیت می‌کند (جعفری، ۱۴۱۹ق، ص ۸۲) و از این رو، در نزد عقلا می‌تواند منشأ مسؤولیت قرار بگیرد. لذا با توجه به این واقعیت، در صورت وجود اقرار، دیگر نیازی به سایر ادله نمی‌باشد و علمای حقوق نیز بر این امر صحه گذاشته‌اند.

اقرار بین ادله دیگر ساده‌ترین طریقی است که می‌تواند صحت ادعای طرف را اثبات

نماید و هرگونه تردید و اشکال را برطرف کند؛ زیرا از نظر تحلیلی هیچ عاقلی ادعای دیگری را که به زیان او است نمی‌پذیرد مگر آن که آن ادعا در واقع محقق باشد؛ چون انسان عاقل مختار و با توجه به زیان عملی، آن را انجام نمی‌دهد. بنابراین، کسی که کاملاً آزاد است، چنانچه اقرار بر امری نماید که به نفع دیگری است و خود از آن متضرر می‌شود باید بر آن بود که امر مزبور درست است. حدیث نبوی عام می‌گوید: «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز». بنابراین، می‌توان گفت که اقرار از نظر آن که کاشف از واقع می‌باشد دلیل بر دعوی قرار گرفته است.

در امور مدنی، حجیت اقرار مطلق است و به عبارت دقیق‌تر، دلیل مزبور در امور مدنی موضوعیت داشته و می‌تواند وسیله اثبات مدعا محسوب گردد و به دلیل همین حجیت ذاتی، ماده ۱۲۷۵ ق.م.مقرر می‌دارد: «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود». تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م. نیز احکام مستند به اقرار را جز در موارد ایراد به صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی، قابل تجدیدنظر ندانسته است.

در امور کیفری، تشخیص ارزش اقرار همان‌گونه که در مواد ۱۶۱ و ۱۷۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ آمده است،^۱ به عهده بازپرس و دادرس می‌باشد؛ زیرا در این‌گونه دعاوی ممکن است اقرارکننده بخواد به وسیله اقرار برخلاف واقع، مسیر دعوی را برگرداند و آنان را از حقیقت منحرف سازد. مثلاً کسی به اتهام قتل تحت تعقیب قرار گیرد و پدر او اقرار می‌نماید که او قاتل است. در این مورد احتمال قوی می‌رود که پدر از فرط محبت و علاقه در دادگاه اقرار کرده که خود مرتکب قتل شده و پسرش هیچ‌گونه مداخله‌ای در آن نداشته است و یا بالعکس، پسری که کمتر از پانزده سال دارد، چنانچه اقرار به قتل کند احتمال قوی می‌رود برای آن که پدرش از مجازات اعدام رهایی یابد اقرار نموده که او مرتکب قتل شده است. بدین جهت، این احتمالات قابل توجه است و ارزش اقرار را

۱. ماده ۱۶۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲: «در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند، مگر این که علم به خلاف آن داشته باشد».

ماده ۱۷۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار وی معتبر است و نوبت به ادله دیگر نمی‌رسد مگر این که با بررسی قضایی رسیدگی‌کننده قرائن و امارات برخلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و قرائن و امارات مخالف اقرار را در رأی ذکر می‌کند».

پایین می‌آورد و دادرس و بازپرس را به تردید می‌اندازد و نمی‌توان بدون چون و چرا اقرار را پذیرفت (امامی، بی‌تا، ج ۶، صص ۲۶-۲۵).

در قانون مجازات اسلامی سابق، حجّیت این دلیل تابع علمی بود که برای قاضی ایجاد می‌کرد. بنابراین، به جز در چند مورد از جرایم خاص که اقرار در آنها وسیله اثبات شناخته شده، در امور کیفری اقرار موضوعیت نداشته، بلکه جنبه طریقیّت داشته است؛ یعنی قدرت اثباتی آن تابع علم و اطمینان وجدانی است که از رهگذر آن برای قاضی حاصل می‌شود. اما در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برخلاف گذشته، به اقرار موضوعیت بخشیده شده است و تا زمانی که علم برخلاف آن وجود نداشته باشد بایستی براساس آن اقدام به صدور رأی نمود، هرچند که قاضی به اقرار وجدانی نرسیده باشد. در قانون مدنی فرانسه، اقرار وفق بند ۴ ماده ۱۳۵۹، نوعی اماره قانونی شناخته شده است؛ یعنی در حقوق این کشور، اقرار وسیله معمول و نوعی اثبات حق مدنظر قرار گرفته است (دیانی، ۱۳۸۲، ص ۱۳).

در حقوق فرانسه، اقرار قضایی را علیه فاعل آن قاطع موضوع دعوا می‌دانند، بدین تعبیر که حتی اگر محتوای اقرار قضایی مخالف باور درونی دادرس هم باشد باید آن را واقع به‌شمار آورد و نمی‌تواند برای اثبات آن امری که به آن اقرار شده است از طرف مقابل دلیل دیگری بخواهد (ماده ۱۳۵۶ قانون مدنی فرانسه). دیوان عالی کشور فرانسه نیز در آرای متعددی همین معنا را اعلام نموده که به‌وسیله دکترین نیز تأیید شده است (شمس، ۱۳۸۹، ج ۳، صص ۲۹۰-۲۸۸).

در امور کیفری مانند امور مدنی، اصل بر منع انکار بعد از اقرار می‌باشد ولیکن در موارد معدودی قابل انکار است و اگر متهمی در دادگاه اولیه اقرار به امری نماید می‌تواند در مراحل بعدی از آن رجوع کند که به این امر در ماده ۱۷۳ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ تصریح گردیده است.^۱ همچنین، در فقه هم فقها در مواردی قائل به پذیرش انکار بعد از اقرار شده‌اند که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱. ماده ۱۷۳ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲: «انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست به‌جز در اقرار به جرمی که مجازات آن رجم یا حد قتل است که در این صورت در هر مرحله، ولو در حین اجراء، مجازات مزبور ساقط و به‌جای آن در زنا و لواط صد ضربه شلاق و در غیر آنها حبس تعزیری درجه پنج ثابت می‌گردد».

۲. رجوع از اقرار در حدود

۲-۱. رجوع از اقرار در زنا

در صورتی که زانی یا زانیه بعد از چهار بار اقرار به زنا مستوجب حد رجم یا قتل، آن را انکار کنند، مشهور فقهای امامیه انکار را مسموع و حد رجم را ساقط می‌دانند (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۱۴).

قانون‌گذار کیفری به تبع قول مشهور فقها، انکار بعد از اقرار به زنا را در مواردی که اقرار موجب ثبوت حد رجم و یا حد قتل باشد مسموع و اثر حقوقی بر آن بار می‌کند و مواد ۷۱ ق.م.ا.مصوب ۱۳۷۰ و ۱۷۳ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ به این مسئله و حکم آن تصریح دارند. در نتیجه، به گفته برخی از حقوقدانان این تنها موردی است که در قوانین کیفری، انکار پس از اقرار در حدود مسموع دانسته شده و موجب سقوط حد می‌گردد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۱).

فخرالمحققین می‌گوید: در سقوط رجم به وسیله انکار هیچ‌گونه خلافی بین اصحاب نیست و اما آیا اقرار به زنا موجب قتل، با انکار بعد از آن ساقط می‌شود؟ علامه در آن اشکال کرده است ولی نزدیک‌تر به صواب نزد من این است که تنها رجم به وسیله انکار ساقط می‌شود (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴۷۳).

صاحب جواهر می‌گوید: بدون هیچ‌گونه اختلافی رجم با انکار ساقط می‌شود چنانکه *فخرالمحققین* در *ایضاح الفوائد* گفته، بلکه می‌توان بر این حکم تحصیل اجماع نمود ولی اگر به حدی غیر از رجم اقرار کند و سپس انکار نماید مشهور بین اصحاب امامیه آن‌هم شهرتی عظیم که می‌توان بر آن ادعای اجماع نمود این است که آن حد ساقط نمی‌شود و تنها شیخ طوسی در *الخلاف* و ابن زهره در *عُنْیَةِ النَّزْوَع* به سقوط سایر حدود حکم نموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۲۸۱).

دلیل این حکم، اجماع و روایات بسیاری است که دال بر سقوط رجم می‌باشد، از جمله روایت محمد بن مسلم که از *امام صادق (ع)* نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: کسی که علیه خودش به حدی اقرار کند حد را بر او اقامه می‌کنم به جز رجم. به درستی که هرگاه کسی علیه خود به رجم اقرار کند سپس آن را انکار کند رجم نمی‌شود (کلینی،

۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۱۳۳).^۱ روایت دیگر روایت حلبی از امام صادق (ع) است که فرمودند: هرگاه کسی علیه خود به حدی یا افتزایی اقرار کند و سپس آن را انکار کند شلاق می خورد. حلبی می گوید: از آن حضرت سؤال کردم آیا اگر کسی علیه خود به حدی که موجب رجم است اقرار کند و سپس انکار کند، شما او را رجم می کنید؟ آن حضرت در جواب فرمودند: نه رجم نمی کنم لکن او را شلاق می زنم (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۱۳۳).

بعضی از فقهای امامیه و غیر امامیه بر این حکم به عموم یا فحوای حدیث ماعز استدلال نموده اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۹۲ و ابن قدامه، بی تا، ج ۵، ص ۱۲۰)؛ زیرا ماعز نزد پیامبر (ص) به زنا می خورد و موجب رجم اقرار کرد و آن حضرت دو یا سه مرتبه از او اعراض کردند و سپس به او فرمودند: «شاید تو او را لمس کرده ای یا بوسیده ای» و بدین ترتیب رجوع را بر او عرضه کردند. پس اگر رجوع، موجب سقوط حد نمی شد این کار از پیامبر (ص) لغو و بی فایده بود و حال آن که لغو و بیهوده از پیامبر (ص) صادر نمی شود.

آیا در صورت سقوط رجم، حد جلد (صد ضربه شلاق) یا تعزیر هم ساقط می شود؟ در یکی از دو روایتی که حلبی در این زمینه از امام صادق (ع) روایت کرده، آمده است: «به امام صادق (ع) گفتم: اگر کسی علیه خویش به حدی که موجب رجم است اقرار نماید سپس آن را انکار کند آیا شما او را رجم می کنید؟ امام فرمودند: نه، لکن به او حد می زنم» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۱۳۳ و حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۲۶). از این روایت چنین استنباط می شود که اگرچه رجم ساقط می شود ولی حد صد ضربه شلاق ساقط نمی شود. در روایت دیگری که بدان اشاره شد ایشان در پاسخ به همین سؤال فرمودند: «لا و لکن کنت ضاربه» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۱۹). اگر کسی بعد از اقرار به زنا موجب رجم آن را انکار کند، او را رجم نمی کنم بلکه او را شلاق می زنم. این حدیث نیز صراحت دارد و رجم ساقط می شود ولی شلاق (اعم از حد یا تعزیر) ساقط نمی شود. ولی هیچ یک از فقها به مضمون این دو روایت و لزوم جلد فتوا نداده اند و تنها در الجامع للشرایع آمده است: «فإن أقر أربعا بما يوجب الرجم، ثم رجع جلد و لم يرجم و ان رجع فيما لا يوجب الرجم كالقطع و الحدود لم يقبل رجوعه» (حلی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۵۱). اگر کسی چهار بار به زنا موجب رجم اقرار کند و سپس رجوع نماید شلاق می خورد و رجم نمی شود. در مقابل،

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «مَنْ أقرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِحَدٍّ أَقْمَتُهُ عَلَيْهِ، إِلَّا الرَّجْمَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا أقرَّ عَلَى نَفْسِهِ ثُمَّ جَحَدَ، لَمْ يُرْجَمَ».

شیخ طوسی در *النهاییه و ابن ادریس حلی در السرائر* تصریح نموده‌اند که هرگاه کسی به زنای موجب رجم اقرار کند و سپس قبل از اقامه حد آن را انکار نماید رها می‌شود (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص ۷۰۳ و حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۵۵)^۱ و اطلاق کلام دیگر فقها مقتضی عدم جلد است. شهید ثانی می‌گوید: هرگاه در حد، بین جلد و رجم جمع شود مانند زنای محصنه شیخ و شیخه، در این صورت با انکار اقرار، آیا حد مطلقاً (رجم و جلد) ساقط می‌شود یا این که تنها رجم ساقط می‌شود و جلد ثابت می‌شود؟ اشکال شده است؛ قول قوی‌تر این است که تنها رجم ساقط می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۱۳۸)^۲. قانون‌گذار در ماده ۱۷۳ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ به پیروی از نظر مشهور به صراحت بیان داشته است که مجازات مذکور در هر مرحله، ولو در حین اجرای حکم، ساقط و به جای آن صد ضربه شلاق اجرا می‌گردد.

۲-۲. رجوع از اقرار در حد قتل

در خصوص اقرار به جرایمی که موجب حد قتل است مانند اقرار به زنای موجب قتل همچون زنای به عنف و اکراه و زنای با محارم و یا جرایمی مانند لواط برای فاعل یا مفعول با لحاظ شرایط مربوطه، سبب النبی، محاربه، بغی و افساد فی الارض، پرسش این است که آیا حد قتل به رجم ملحق می‌شود و به وسیله انکار ساقط می‌گردد؟ در این خصوص بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و دو قول مطرح است:

الف) الحاق: دلایل قول به الحاق عبارتند از:

- ۱- بنای حدود بر تخفیف و تسامح است و شارع اسلام نهایت احتیاط را در دماء و ریخته شدن خون در نظر گرفته است، چنانکه در *ریاض المسالک* بر الحاق قتل به رجم به این دلیل اشاره شده است و الحاق را اظهر دانسته و گفته است: «الاحتیاط فی الدماء و بناء الحدّ علی التخفیف» (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵، ص ۴۵۷).
- ۲- بنابه احادیث و قاعده فقهی معروف «إِذْرَأُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۱۰۳)، دفع حدود به وسیله شبهه، واجب است و بدون شک مورد مزبور مورد

۱. «من أقرّ علی نفسه بحدّ، ثمّ جحد، لم یلتفت إلی إنکاره، إلا الرّجم، فإنّه إذا أقرّ بما یجب علیه الرّجم فیه، ثمّ جحده قبل إقامته، خلّی سبیله».

۲. «الأقوی سقوط الرجم دون غیره».

شبهه محسوب می‌شود؛ زیرا ادله سقوط رجم با الغاء خصوصیت (محصنه بودن زنا) شامل مورد فوق نیز می‌شود.

۳- مرسله جمیل بن دراج از یکی از صادقین - علیهما السلام - که در آن آمده است: هرگاه کسی علیه خود به قتل اقرار نماید و شهودی علیه او نباشد کشته می‌شود. پس اگر برگردد و بگوید انجام ندادم، رها شده و کشته نمی‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۲۷)؛^۱ زیرا این حدیث اگر ظهور در غیر رجم نداشته باشد حداقل شامل غیر رجم می‌شود و می‌تواند مؤید الحاق قتل به رجم باشد.

صاحب جواهر پس از نقل ادله طرفین می‌گوید: شاید قول به الحاق خالی از قوت نباشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۲۹۲). امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله می‌فرماید: «... و الاحوط الحاق القتل بالرجم فلو اقر بما یوجب القتل ثم انکر لم یحکم بالقتل» (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۶۰). الحاق قتل به رجم، به احتیاط نزدیک‌تر است. پس اگر کسی به زنا یا به موجب قتل اقرار نماید و سپس آن را انکار کند حکم به قتل او نمی‌شود.

ب) **عدم الحاق:** عده‌ای از فقها بر این عقیده‌اند که قتل ساقط نمی‌شود. اینها به امور زیر استدلال نموده‌اند:

۱- قاعده «عدم قبول انکار بعد از اقرار» و این که به مجرد صدور اقرار واجد شرایط، حد ثابت می‌شود و سقوط حد احتیاج به دلیل دارد که این دلیل در مورد رجم وجود دارد ولی در مورد سقوط قتل، نص و دلیلی وجود ندارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۲۹۲).

۲. قیاس زنا یا موجب قتل به زنا یا موجب رجم، باطل است و از این رو علامه حلی در قواعد الاحکام به الحاق اشکال کرده و فخر المحققین عدم الحاق را اقرب به صواب دانسته است: «لو أنکر ما أقرّ به من الحدود لم یلتفت الیه آلاً بما یوجب الرجم فإنه یسقط بإنکاره و فی إلیاق القتل به اشکال» (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴۷۳).

قانون‌گذار در ماده ۷۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰ صرفاً در زنا یا موجب حد قتل، قتل را به رجم ملحق دانسته بود و بیان می‌داشت: «هرگاه کسی اقرار به زنا کند و بعد انکار نماید

۱. «إِذَا أقرَّ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْقَتْلِ - قُتِلَ إِذَا لَمْ یَكُنْ عَلَیْهِ شُهُودٌ - فَإِنْ رَجَعَ وَ قَالَ لَمْ أَفْعَلْ تُرِكَ وَ لَمْ یُقْتَلْ».

در صورتی که اقرار به زنا یا رجم باشد که موجب قتل یا رجم است با انکار بعدی حد رجم و قتل ساقط می‌شود، در غیر این صورت با انکار بعد از اقرار حد ساقط نمی‌شود. ولی ماده ۱۷۳ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ به پیروی از قول اول، انکار بعد از اقرار در تمام جرایم موجب حد قتل که به موجب اقرار ثابت گردیده‌اند را موجب سقوط مجازات دانسته است و به صراحت بیان داشته است: «انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست به جز در اقرار به جرمی که مجازات آن رجم یا حد قتل است که در این صورت در هر مرحله، ولو در حین اجراء، مجازات مزبور ساقط و به جای آن در زنا و لواط صد ضربه شلاق و در غیر آنها حبس تعزیری درجه پنجم ثابت می‌گردد».

۲-۳. رجوع از اقرار در سرقت حدی

فقه‌ها در سرقت مستوجب حد که سارق از اقرار خود رجوع کند، در رابطه با سقوط یا عدم سقوط مجازات حد قائل به دو دیدگاه شده‌اند (محمدی گیلانی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۴): در دیدگاه نخست، حد سرقت ساقط می‌شود ولی سارق ضامن مال مسروقه می‌باشد و در دیدگاه دوم، انکار اقرار اثری ندارد و حد سرقت اجرا می‌گردد. طبق گفته صاحب جواهر، اکثر فقهای امامیه همچون شیخ طوسی، ابن ادریس، علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی و دیگران گفته‌اند: قطع حتمی است و چنانکه در جواهر فرموده است: «اگر دو بار اقرار کند و سپس رجوع کند حد ساقط نمی‌گردد و ضامن مال مسروقه است، همان طوری که شیخ، علامه، فاضل و شهیدین بیان کرده‌اند و چه بسا اکثریت فقها بیان کرده‌اند به دلیل اصل استصحاب و عموم ادله‌ای که بر حجیت اقرار اشاره کرده‌اند» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۵۲۶).

این به خاطر آن است که اصل، ثبوت حد به مجرد صدور اقرار واجد شرایط از مقرر است و عموم حجیت دلیل «اقرار العقلاء» مؤید همین حکم است. به علاوه، احادیث صحیح و غیر صحیح دال بر قطع است، چنانکه در صحیح حلی از امام صادق (ع) آمده است: «إذا أقر الرجل علی نفسه أنه سرق ثم جحد فاقطعه و أرغم أنفه»؛ یعنی هرگاه کسی نزد امام (ع)، علیه خود به سرقت اقرار کند سپس آن را انکار کند علی‌رغم انکار، دستش قطع می‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۲۷).

در مقابل، شیخ طوسی در النهایه و الخلاف و قاضی ابن براج و ابن زهره و علامه حلی در مختلف الشیعه قائل به سقوط قطع شده‌اند بلکه گفته شده که این قول، مشهور

بین فقهای متقدم می‌باشد و/ابن زهره در عُنیه بر سقوط قطع ادعای اجماع نموده است: «و لكن عن النهاية و کتابي الحديث و القاضي و التقي و ابن زهرة و الفاضل في المختلف سقوط القطع، بل قيل: لعله الأشهر بين القدماء، بل عن الغنية الإجماع عليه» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۵۲۷).

همچنین در سقوط قطع، به حدیث مرسل جمیل بن دراج تمسک شده که در آن آمده است: «لا يقطع السارق حتى يقر بالسرقة مرتين، فإن رجع ضمن السرقة و لم يقطع إذا لم يكن شهود» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۲۷)؛ یعنی دست سارق قطع نمی‌شود مگر این که دو بار به سرقت اقرار نماید. پس اگر رجوع نماید ضامن مال مسروق است و هرگاه شهودی در میان نباشد قطع جاری نمی‌شود.

سپس صاحب جواهر می‌گوید: نسبت این قول به مشهور و اجماعی که صاحب عُنیه ادعا کرده است محقق نیست و حدیث مرسل و ضعیف است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۵۲۸).

امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله از میان دو قول فوق نظریه سقوط حد را قول قوی می‌داند و نظر دوم را نزدیک به احتیاط می‌داند (خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۲۳۳). لازم به ذکر است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، انکار بعد از اقرار در مورد سرقت حدی ذکر نشده و قانون‌گذار ساکت است و با سکوت قانون می‌توان گفت که در این مورد انکار بعد از اقرار مسموع نمی‌باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰).

اما در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با توجه به تصریح ماده ۱۷۳ این قانون که صرفاً به جرایمی که مجازات آنها موجب رجم یا حد قتل است اشاره کرده است و در تبصره ۲ ماده ۲۷۸ این قانون که صرفاً به سقوط یا تبدیل حد سرقت در مرتبه سوم که حبس است در صورت توبه مرتکب اشاره داشته است، دیگر جای بحث نیست و در نتیجه، انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نخواهد شد.

مذاهب اربعه، رجوع از اقرار در حدودی که حق الله محض به‌شمار می‌روند همچون زنا، شرب خمر و سرقت، نسبت به قطع را مسموع می‌دانند. حنفیه رجوع از اقرار به حق الله محض را یکی از مبطلات اقرار و موجب سقوط اثر اقرار دانسته‌اند. در بدایع الصنایع آمده است: به این دلیل اقرار به این‌گونه حدود با رجوع باطل می‌شود که امکان دارد اقرارکننده در انکار، صادق باشد و در نتیجه در اقرارش کاذب باشد و این احتمال موجب شبهه در وجوب حد می‌شود و فرقی نمی‌کند که رجوع مقرر قبل از حکم یا بعد از حکم به اجرای

حد باشد یا قبل از پایان یافتن و در اثنای اجرای حد باشد و در هر صورت به محض رجوع، اجرای حکم متوقف می‌شود؛ زیرا وقتی ماعز در اثنای رجم از حفره رجم فرار کرد و مردم او را رجم کردند و این خبر به پیامبر (ص) رسید، فرمودند: چرا رهایش نکردید؟ به همین دلیل، مستحب است که امام و حاکم، رجوع از اقرار را به مقرر تلقین نماید، مثل این که در اقرار به زنا به او بگوید: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس کرده‌ای، همچنان که پیامبر (ص) به ماعز تلقین نمودند و یا در مورد مقرر به سرقت فرمودند: گمان نمی‌کنم که او سرقت کرده باشد و یا فرمودند: آیا سخن مرا سرقت کرده است؟ و اگر این گونه تلقین‌ها مفید جواز رجوع نبود، این کار معنا و فایده‌ای نداشت و عبث و لغو بود و حال آن که عبث و لغو از پیامبر (ص) صادر نمی‌شود. از این رو تلقین، تلاشی برای دفع حد است. همچنین، پیامبر (ص) ضمن روایاتی ما را مأمور به دفع حد به وسیله شبهه نموده‌اند، چنانکه فرموده‌اند: «اِذْرَأُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۳۳۶) و در روایت دیگری فرموده‌اند: «اِذْرَأُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (الکاسانی، بی تا، ج ۷، ص ۲۳۳) و رجوع از اقرار به سرقت و شرب خمر، صحیح است؛ زیرا حدی که به وسیله این دو واجب می‌شود حق الله محض است جز این که رجوع از اقرار به سرقت، نسبت به قطع، صحیح ولی نسبت به مال، که حق الناس است، صحیح نمی‌باشد و نیز رجوع از سایر حقوق انسان‌ها و رجوع از اقرار به قصاص، که حق الناس محض است، صحیح نیست (الکاسانی، بی تا، ج ۷، ص ۲۳۳-۲۳۲).

ابن قدامه می‌گوید: رجوع مقرر از اقرار جز در حدود الهی که به وسیله شبهه دفع می‌شوند و برای اسقاط آنها احتیاط می‌شود، قبول نمی‌شود و رجوع از اقرار به حقوق انسان‌ها و آن دسته از حقوق الهی همچون زکات و کفاره‌ها که به وسیله شبهه دفع نمی‌شوند قبول نمی‌شود (ابن قدامه، بی تا، ج ۵، ص ۱۶۴) و در جای دیگر می‌گوید: شرط اقامه حد به وسیله اقرار این است که اقرارکننده تا پایان یافتن حد بر اقرار خود باقی باشد و از آن رجوع ننماید پس اگر رجوع کند ... اقامه حد از او بازداشته می‌شود. دلیل حنابله این است که وقتی ماعز فرار کرد و پس از فرار او را کشتند و پیامبر (ص) از این قضیه آگاه شدند و فرمودند: «چرا او را رها نکردید تا توبه کند و خداوند توبه او را بپذیرد». این مطلب دال بر این است که رجوعش قبول می‌شود و نیز به خاطر این که رجوع موجب شبهه است و حدود به وسیله شبهه دفع می‌شوند (ابن قدامه، بی تا، ج ۵، ص ۱۶۵).

مالکیه دو قول دارند: قول اول این است که اگر مقرر از اقرار به زنا (حق الله محض)

برگردد حد ثابت نمی‌شود خواه در حال اقامه حد برگردد یا قبل از اقامه حد و خواه به‌خاطر شبهه باشد، مثل این که بگوید: با همسرم به‌صورت حرام وصلت نمودم لذا گمان کردم که این کار زناست و خواه بدون شبهه باشد مثل این که بگوید: دروغ گفتم، من زنا نکردم. قول دیگر مالکیه این است که اگر به‌واسطه شبهه از اقرار رجوع نماید رجوعش قبول می‌شود و حد بر او اقامه نمی‌شود ولی اگر بدون شبهه از اقرار برگردد قبول نمی‌شود. قول راجح در مذهب مالکیه، قبول رجوع حتی بدون شبهه است (الدسوقی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۱۸).

همچنین شافعیه رجوع از اقرار در عقوبت‌هایی که حق‌الله محض است مانند زنا، شرب خمر و سرقت نسبت به قطع را صحیح دانسته و گفته‌اند: قاضی حق دارد به کنایه او را وادار به رجوع نماید مثل این که در سرقت به او بگوید: شاید از غیر حرز برداشته‌ای و یا در زنا بگوید: شاید او را لمس کرده‌ای و در شرب خمر بگوید: شاید نمی‌دانستی که آنچه نوشیده‌ای مسکر است. چنانکه پیامبر (ص) در مورد ماعز و در مورد کسی که به سرقت اقرار کرده بود، عمل کردند ولی قاضی حق ندارد به‌صراحت مقرر را از اقرار بازدارد و به او بگوید: رجوع کن و از اقرار خود برگرد؛ زیرا امر به کذب جایز نیست (الخطیب الشربینی، بی‌تا، ج ۴، صص ۱۷۶-۱۷۵).

۳. رجوع از اقرار در اقرار متقابل به قتل

مورد دیگری که رجوع از اقرار در آن مورد بحث قرار گرفته جایی است که دو نفر به یک قتل اقرار کنند و اولی از اقرار خود رجوع کند و در این که هر دو قصاص می‌شوند یا هر دو قصاص نمی‌شوند بین فقها اختلاف است.

۳-۱. سقوط قصاص و دیه

اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، در صورتی که اولی از اقرارش برگردد، قصاص یا دیه از هر دو ساقط است (میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴). مستند قول این دسته از فقیهان روایتی است که بعداً خواهد آمد.

اکثر فقها قائل به این هستند که در صورتی که هر دو اقرار به قتل عمد کنند هیچ‌کدام قصاص نمی‌شوند و دیه هم از بیت‌المال پرداخت می‌شود. اکنون عبارات چندی از فقها را بیان می‌داریم:

امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله فرموده‌اند: اگر مردی به قتل متهم شود و متهم به قتل عمدی اقرار کند آنگاه دیگری بیاید و اقرار کند که او است که او را کشته است و مقر اول از اقرارش برگردد قصاص و دیه از هر دو دفع می‌شود و دیه مقتول از بیت‌المال داده می‌شود بنابر روایتی که اصحاب به آن عمل کرده‌اند و اشکالی در آن نیست، لیکن به مورد روایت و آنچه که یقیناً مورد فتوای اصحاب است اکتفا می‌شود، پس اگر اولی از اقرارش برنگردد بر طبق قواعد عمل می‌شود و اگر بیت‌المالی برای مسلمین نباشد بعید نیست که هر دو یا یکی از آنها به دیه ملزم شود و اگر آنها مالی نداشته باشند در قود اشکال است (خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۲۹۷).

عین عبارت امام خمینی (ره) چنین است: «لو اتهم رجل بقتل و أقر المتهم بقتله عمداً فجاء آخر و أقر أنه هو الذی قتله و رجع المقر الأول عن إقراره درئ عنهما القصاص و الدية و يؤدي دية المقتول من بیت‌المال ...» (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۲۵).

در شرح تبصرة المتعلمین این‌گونه آمده است: هرگاه شخصی اعتراف به قتل عمدی کند و پس از او دیگری بیاید و اعتراف کند که من قاتل هستم و سپس اقرارکننده اولی از اقرارش رجوع کند و منکر شود، حکم آن است که قصاص از هر دو ساقط می‌شود و دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود (محمدی گیلانی، ۱۳۶۲، ص ۴۳۹). بسیاری از فقها عباراتشان قریب به هم است که یک نمونه از متن آنها را می‌آوریم: «متی اتهم الرجل بأنه قتل نفساً، فأقر: بأنه قتل و جاء آخر فأقر: أن الذی قتل هو دون صاحبه و رجع الأول عن إقراره، درئ عنهما القصاص و الدية» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص ۳۷۸).

قطب‌الدین راوندی فرموده است: «و قد قضی الحسن بن علی عفی رجل اتهم بأنه قتل نفساً فأقر بأنه قتل و جاء آخر فأقر أن الذی قتل هو دون صاحبه و رجع الأول عن إقراره أنه درأ عنهما القود و الدية و دفع إلى أولیاء المقتول الدية من بیت‌المال شطش» (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۰۶).

قانون‌گذار در ماده ۲۳۶ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰ هم به تبعیت از قول مشهور فقیهان قصاص و دیه را در این فرض ساقط دانسته بود که «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است».

ناگفته نماند که حکم مقرر در این ماده در صورتی است که قاضی از راه‌های دیگر نتواند به قاتل بودن یکی از دو نفر یقین پیدا کند؛ اما اگر اتهام یکی از دو نفر با دلایل دیگر از قبیل قسامه، شهادت شهود یا علم قاضی قابل اثبات باشد به استناد آنها می‌توان قتل عمدی را ثابت و در نتیجه قاتل را به تقاضای ولی دم قصاص کرد (میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۷).

چنانکه در تبصره همان ماده بیان می‌دارد: «در صورتی که قتل عمدی بر حسب شهادت شهود یا قسامه یا علم قاضی قابل اثبات باشد، قاتل به تقاضای ولی دم قصاص می‌شود».

ادله کسانی که قاتل به سقوط قصاص و دیه هستند عبارت است از:

الف) روایت: دلیل فقهایی که می‌گویند قصاص و دیه از قاتلان ساقط می‌شود و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود روایتی است که به ذکر ترجمه آن اکتفا می‌کنیم: مردی را که در خرابه‌ای پیدا شد و در دستش یک چاقوی خونین بود و مردی هم کشته شده بود و در خون خود می‌غلتید، نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام آوردند. امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: ای امیر المؤمنین، من او را کشته‌ام. حضرت فرمود: او را ببرید و در برابر آن مرد بکشید. چون او را بردند که بکشند، مردی با شتاب آمد و گفت: شتاب نکنید و او را نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام برگردانید. او را برگرداندند. آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین، به خدا سوگند، این مرد آن شخص را نکشته است، من کشته‌ام.

امیر المؤمنین علیه‌السلام به نفر اول فرمود: چه چیزی تو را وادار به اقرار اولت کرد با این که تو انجام نداده بودی؟ او گفت: ای امیر المؤمنین، چه می‌توانستم بگویم؟ در حالی که کسانی چون این مردان مرا دیدند و گرفتند و چاقوی خونین در دستم بود و مردی در خونش می‌غلتید و من بالای سر او بودم و از کتک خوردن می‌ترسیدم؟! لذا اقرار کردم؛ با این که من گوسفندی را در کنار این خرابه ذبح کرده بودم و نیاز به دستشویی پیدا کردم. داخل خرابه شدم. دیدم مردی در خون خود می‌غلتد. با تعجب ایستادم، پس از آن، این گروه بر من درآمدند و مرا دستگیر کردند. امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: این دو نفر را بگیرید و هر دو را نزد امام حسن علیه‌السلام ببرید و جریان این دو را برای او بازگو کنید و به او بگویید که حکم درباره این دو چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آنان نزد امام حسن علیه السلام رفتند و جریان این دو را برای حضرت گفتند. آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام بگویند که این شخص [قاتل] اگرچه آن فرد را کشته است ولی این فرد [دیگر] را زنده کرده است و خداوند عزّ و جل فرموده که: هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. هر دو آزاد می شوند و دینه کشته شده از بیت المال پرداخت می شود (طباطبایی بروجردی، حسینیان قمی و صبوری، ۱۴۲۹ق، ج ۳۱، ص ۳۰۷).

ب) اجماع: بعضی از فقها ادعای اجماع کرده اند، چنانکه در کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام این گونه آمده است: و لو آتتهم فأقرّ بالقتل عمداً فاعترف آخر بأنه هو القاتل دون الأوّل و رجع الأوّل عن إقراره درأ عنهما القتل و الدية و اخذت الدية من بيت المال عند الأكثر؛ و المستند مع الإجماع على ما في الإنتصار هي قضية الحسن في حياة أبيه عليهما السلام (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۱۱۳).

۲-۳. عدم سقوط قصاص و دیه

اما عده ای از علما در مخالفت با نظریه بالا معتقدند که در فرض مذکور، اولیای دم مقتول مخیرند که هر کدام از دو نفر را انتخاب و او را به قصاص برسانند و یا از او دیه بگیرند. آیت الله بهجت (ره) در جامع المسائل فرموده اند: اگر یکی اقرار کرد به این که عمداً زید را به قتل رسانیده و دیگری اقرار کرد به این که قاتل عمدی دومی است، مخیر است ولیّ در قصاص هر کدام یا صلح بر دیه؛ و اگر اوّلی رجوع کرد به نحوی که مبطل اقرار او بود، متعین است قصاص دومی یا صلح بر دیه؛ و قضیه ابو محمّد (ع) در روایت علی بن ابراهیم، محمول است بر فهم ناشی از الهام الهی در موضوع، که اقرار دومی فقط برای نجات اوّلی بوده است (بهجت، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۴۱۶).

بر خلاف دیدگاه قبلی که دیه و قصاص را منتفی دانسته بود، این نظر قصاص و دیه را ساقط نمی داند و استدلال نفی کنندگان قصاص و دیه را رد می کند مبنی بر این که استدلالشان به روایت، از چند جهت دچار اشکال است که در ادامه به این موارد اشاره می شود:

الف) ضعف سند: روایت علی بن ابراهیم از حیث سند ضعیف است و نمی توان ضعف آن را با عمل مشهور جبران کرد؛ زیرا عمل مشهور نمی تواند ضعف روایت را جبران

کند(میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵).

ب) **ضعف دلالت:** روایت از نظر دلالت قاصر است؛ زیرا این طور به نظر می‌رسد که این مورد از جمله مواردی بوده است که اختصاص به خود داشته و امام در مقام بیان حکم کلی نبوده است و با این احتمال نمی‌توان روایت را مطلقاً مورد عمل قرار داد(میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵).

ج) **روایت خلاف قاعده است:** مفاد روایت خلاف قاعده قصاص و اقرار است(میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵). بعضی از فقها در فرض مورد نظر، انکار بعد از اقرار را مسموع ندانسته و ضمن خلاف احتیاط دانستن قصاص، ولی دم را مخیر دانسته‌اند که به هریک از آنها که مایل بود رجوع کند و دیه بگیرد و فرد دیگر را رها کند(میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۸).

قانون‌گذار به پیروی از این نظر، در ماده ۱۷۳ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ صراحتاً ذکر می‌کند که «انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست به جز در اقرار به جرمی که مجازات آن رجم یا حد قتل است...». لذا می‌توان گفت که در این حالت نیز موجب سقوط قصاص از اولی نخواهد بود. در این حالت ولی دم می‌تواند هر کدام را که بخواهد قصاص کند و یا مطابحه دیه کند.

اگرچه مشهور فقها در فرض مذکور با استناد به روایتی که ضعیف است، به منظور جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان، قصاص و دیه را از قاتلین احتمالی ساقط دانسته‌اند و به جای آن و به منظور تضمین حقوق اولیای دم، پرداخت دیه را از بیت‌المال پیش‌بینی کرده‌اند، ولی اگر به روایت موصوف عمل شود دارای تالی فاسدهای فراوانی خواهد شد، از جمله این که راه را برای تبانی افراد باز گذاشته است که امکان دارد در بسیاری از موارد افراد آگاه از این حکم برای رسیدن به اهدافشان مرتکب جرمی شوند و شخصی را به قتل برسانند و برای جلوگیری از مجازات خود دست به ایجاد شبهه بزنند از نوع شبهه‌ای که در روایت مذکور وجود داشته است و در نتیجه، چنین جرمی برای قاتل هیچ مجازاتی را در پی نداشته باشد و دیه هم از بیت‌المال پرداخت گردد.

بنابراین، این روایت قابل عمل کردن نمی‌باشد. لذا باید راهی را جستجو نمود که این روایت را توجیه کند و جامعه اسلامی را از شر قاتلان این‌چنینی نجات دهد. شاید به همین جهت بوده که قانون‌گذار جمهوری اسلامی ایران به این نکته خوب توجه کرده و به منظور جلوگیری از تبانی افراد، شرط عدم احتمال عقلایی به توطئه‌آمیز بودن مورد

را در قسمت اخیر ماده ۲۳۶ ق.م.ا.مصوب ۱۳۷۰ پیش‌بینی کرده است و همچنین در تبصره این ماده، مفاد حکم مقرر در ماده را منحصر به موردی دانسته بود که قاضی از راه‌های دیگر نتواند به قاتل بودن یکی از دو نفر یقین پیدا کند. پس خوب بود فقیهانی که قائل به سقوط قصاص و دیه بودند هم این قید را اضافه می‌کردند تا هم قاتلان از مجازات فرار نکنند و حتی سبب تجرّی آنها نگردد و هم باری اضافی به‌عهده بیت‌المال مسلمین گذاشته نشود.



نتیجه

رجوع از اقرار به صورت مطلق پذیرفته نشده است و در موارد خاصی از جرایم مستوجب رجم و حد قتل مورد پذیرش قرار گرفته است و شخص می‌تواند اقرار سابق را انکار و یا اصطلاحاً از آن رجوع نماید. موردی که انکار بعد از اقرار پذیرفته شده است و همه فقها اتفاق دارند حد رجم است که قانون‌گذار به تبعیت از نظر مشهور فقها در ماده ۱۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به این مسئله و حکم آن تصریح دارد و به گفته برخی از حقوقدانان این تنها موردی است که در قوانین کیفری انکار پس از اقرار در حدود را مسموع دانسته است و موجب سقوط حد می‌گردد. اما موارد دیگری مانند حد قتل و قطع، قتل عمد و اقرار متقابل به یک قتل مورد اختلاف فقها قرار گرفته است، چنانکه در مورد حد قتل بین فقها اختلاف نظر وجود دارد که برخی قائل به سقوط و برخی قائل به عدم سقوط مجازات می‌باشند. قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برخلاف قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که صرفاً در خصوص زناى موجب حد قتل قائل به سقوط مجازات قتل بود، صراحتاً در خصوص تمامی جرایم موجب حد قتل، انکار بعد از اقرار را موجب سقوط مجازات قتل دانسته است.

همچنین، در مورد سرقت مستوجب حد قطع دو دیدگاه وجود دارد: در دیدگاه نخست، حد سرقت ساقط می‌شود ولی سارق ضامن مال مسروقه می‌باشد و در دیدگاه دوم، انکار بعد از اقرار اثری ندارد و حد سرقت اجرا می‌گردد، که نظر اخیر در قانون مجازات اسلامی مورد پذیرش می‌باشد. مذاهب اربعه، رجوع از اقرار در حدودی که حق الله محض به شمار می‌روند همچون سرقت نسبت به قطع را مسموع می‌دانند. حنفیه رجوع از اقرار به حق الله محض را یکی از مبطلات اقرار و موجب سقوط اثر اقرار دانسته‌اند.

در مورد اقرار متقابل به قتل نیز دو نظر وجود دارد: برخی با استناد به دلایل نقلی و روایات مدعی سقوط قصاص و دیه هستند و برخی دیگر قائل به عدم سقوط قصاص و دیه هستند و معتقدند که اولیای دم مقتول مخیرند هر کدام از دو نفر را انتخاب و او را به قصاص برسانند و یا از او دیه بگیرند.

قانون‌گذار در ماده ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ هم به تبعیت از قول مشهور فقیهان، قصاص و دیه را در این فرض ساقط دانسته بود که «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید

در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هردو ساقط است و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است».

ناگفته نماند که حکم مقرر در این ماده در صورتی است که قاضی از راه‌های دیگر نتواند به قاتل بودن یکی از دو نفر یقین پیدا کند؛ اما اگر اتهام یکی از دو نفر با دلایل دیگر از قبیل قسامه، شهادت شهود یا علم قاضی قابل اثبات باشد به استناد آنها می‌توان قتل عمدی را ثابت و در نتیجه قاتل را به تقاضای ولی دم قصاص کرد. چنانچه در تبصره همان ماده بیان می‌دارد: «در صورتی که قتل عمدی بر حسب شهادت شهود یا قسامه یا علم قاضی قابل اثبات باشد، قاتل به تقاضای ولی دم قصاص می‌شود». ولی به پیروی از نظر دوم در ماده ۱۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که صراحتاً ذکر می‌کند: «انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست به جز در اقرار به جرمی که مجازات آن رجم یا حد قتل است...» و می‌توان گفت که در این حالت نیز موجب سقوط قصاص از اولی نخواهد بود و با توجه به سکوت قانون در چنین حالتی به استناد اصل ۶۷ قانون اساسی به پیروی از قول دوم، ولی دم می‌تواند هر کدام از دو نفر را انتخاب و او را به قصاص برساند و یا از او دیه بگیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. ابن قدامه حنبلی، عبدالله بن احمد؛ *المغنی علی مختصر الخرقی*، ج ۵، کتابخانه اینترنتی تبیان، بی تا.
۲. اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن؛ *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، ج ۱۱، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۶ق.
۳. امامی، سیدحسن؛ *حقوق مدنی*، ج ۶، انتشارات اسلامی، چاپ ششم، تهران، بی تا.
۴. بهجت، محمدتقی؛ *جامع المسائل*، ج ۵، دفتر معظم له، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۶ق.
۵. جعفری، محمدتقی؛ *رسائل فقهی*، مؤسسه منشورات کرامت، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۹ق.
۶. حلی (ابن ادريس)، محمد بن منصور بن احمد؛ *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، ج ۳، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰ق.
۷. حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف؛ *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷ق.
۸. حلی، یحیی بن سعید؛ *الجامع للشرایع*، مؤسسه السید الشهداء العلمیة، چاپ اول، قم، ۱۴۰۵ق.
۹. الخطیب الشربینی، محمد؛ *مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج*، ج ۴، پایگاه اطلاع رسانی خزانه الفقیه، بی تا.
۱۰. خمینی، روح الله؛ *تحریر الوسیله*، به کوشش علی اسلامی، ج ۴، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۲۱، قم، ۱۴۲۵ق.
۱۱. خمینی، روح الله؛ *تحریر الوسیله*، ج ۲، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۲. خویی، سیدابوالقاسم؛ *مبانی تکملة المنهاج*، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، قم، ۱۴۲۲ق.
۱۳. الدسوقی، مصطفی محمد عرفه؛ *حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير*، ج ۴، پایگاه اطلاع رسانی خزانه الفقیه، بی تا.
۱۴. دیانی، عبدالرسول؛ *اقرار مبتنی بر غلط*، ماهنامه دادرسی، شماره ۳۸، خرداد و تیر ۱۳۸۲.
۱۵. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله؛ *فقه القرآن (لراوندی)*، ج ۲، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۶. شمس، عبدالله؛ *آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، دراک، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۹.
۱۷. طباطبایی بروجردی، سیدحسین؛ *حسینیان قمی*، مهدی و صبوری، محمدحسین؛

- منابع فقه شیعه، ج ۳۱، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول، تهران، ۱۴۲۹ق.
۱۸. طباطبایی حائری، سیدعلی بن محمد؛ *ریاض المسائل (ط- الحدیث)*، ج ۱۵، مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۱۸ق.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، ج ۳، دارالکتاب العربی، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۲۰. عاملی (حر عاملی)، محمد بن حسن؛ *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۱. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی؛ *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۷ق.
۲۲. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی- کلاتر)*، ج ۳ و ۹، کتابفروشی داوری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۳. الکاسانی (الکاشانی) الحنفی، علاء‌الدین ابوبکر بن مسعود؛ *بدايع الصنایع فی ترتیب الشرائع*، ج ۷، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.
۲۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب؛ *الکافی (ط- الإسلامیه)*، ج ۷، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ق.
۲۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب؛ *الکافی (ط- دار الحدیث)*، ج ۱۴، دار الحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول، تهران، ۱۴۲۹ق.
۲۶. محمدی گیلانی، محمد؛ *حقوق کیفری در اسلام*، انتشارات المهدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
۲۷. مصطفوی، سیدمحمد کاظم؛ *القواعد- مائة قاعدة فقهیه*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، قم، ۱۴۲۱ق.
۲۸. میرحسینی، حسین؛ *سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلامی و ایران*، میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
۲۹. میرمحمدصادقی، حسین؛ *جرایم علیه اموال و مالکیت*، میزان، تهران، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۸۵.
۳۰. نجفی، محمدحسن؛ *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، ج ۴۱، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت، ۱۴۰۴ق.

Examination of Legal Jurisprudence on Revocation of Confessions in Criminal Matters

Ghasem Mohammadi*

Amir Jalili**

Received: 14/4/2018

Accepted: 18/9/2018

Abstract

According to the jurisprudential law "confession of the people against themselves is permissible", and anyone confessing a right to another will be required to acknowledge it and if the confession has the elements prescribed for valid confession, in accordance with the rule of "prohibiting denial after confession", it is not possible to revoke it as verified by jurists and lawyers unless under certain circumstances, such as proving the invalidity of the underlying claim(s), mistakes and etc. in which, under article 1277 of the civil code, confession may be denied or revoked. This principle is also stipulated in article 173 of the Islamic penal code of 1392, but in two instances, the confession may be denied or revoked, and there are where a person admits the commitment of a crime that its punishment is stoning to death and blood vengeance by talion. There is also a third exception that the law is silent about, that is, the mutual confession to the murder. However, there is no consensus among the jurists in this regard. A group believe in the falling of blood vengeance by talion and blood money and the payment of blood money from the treasury, and another group believe that blood vengeance by talion and blood money must be honoured.

Key words: Confession, Revocation of Confession in Murder, Revocation of Confession in Fixed Punishment (Hadd).

* Assistant Professor at Law Faculty of Shahid Beheshti University.
ghm.sbu@gmail.com

** Ph.D Student of Private Law at Qom University.
amirjalili@chmail.ir